

بررسی اوضاع سیاسی یمن و جایگاه آن در روابط ایران و روم (۵۷۹-۵۲۵ م.)

آرزو حبیبیان دهکردی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان

داشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

دکتر فیض اله بوشاسب

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

چکیده

در طی قرن ششم میلادی همزمان با حکومت انوشیروان، به دنبال گسترش رقابتهای تجاری و سیاسی توجه دو کشور ایران و روم معطوف به سرزمین یمن گردید. روم شرقی در آن مقطع زمانی ابتدا کوشید تا با اتحاد با همکیشان مسیحی خود در حبشه حوزه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در جنوب عربستان فزونی بخشد؛ ازطرف دیگر در پی آن بر آمد تا با اتحاد با ترکان امکانات تجاری خود را توسعه دهد. اما به جهت قدرت روز افزون ایرانیان در حوزه خلیج فارس و دریاهای اطراف آن، و از سوی دیگر شکست ترکان بدست ایرانیان این امر محقق نگردید. به دنبال آن ایران در پی استمداد یمنی ها توانست این سرزمین را جزو مناطق تحت نفوذ خود در آورده و به سلطه حبشیان در آنجا پایان دهد.

واژگان کلیدی: روم، ساسانیان، یمن

مقدمه

سابقه ارتباط ایران و روم به دوران پیش از ساسانیان یعنی دوره اشکانی باز می‌گردد. بخش مهمی از این روابط برخورد‌هایی است که به منظور دستیابی به راه‌های تجاری و تسلط بر کرانه‌های شرق عربستان و بین‌النهرین صورت می‌گرفت. مناطق مذکور به دلیل ارتباط با راه‌های دریایی خلیج فارس و دریای عمان و استیلا بر حوزه دریایی آن، از اهمیت خاصی برخوردار بودند.

اشکانیان در ادامه سیاست مدها و سپس هخامنشیان برای گسترش حوزه تسلط خود بر مناطق خلیج فارس و بین‌النهرین کوشیدند، مناطقی چون عمان، بحرین، میشان (خاراکس) در دهانه خلیج فارس، الحضر یا هاترا و... را تحت تابعیت خود قرار دهند اما این دولت‌های کوچک به علت رقابت دو امپراتوری ایران و روم، گاه مستقل از آنان و گاه در پرتو نفوذ رومیان عمل می‌نمودند. اما با فروپاشی حکومت اشکانیان، دولت ساسانی کوشید تا نفوذ خود را بر خلیج فارس و کرانه‌های آن تمرکز بخشد. در این راستا اردشیر بابکان توانست تا با تسلط بر دیار مسنه (میشان)، بحرین و عمان بر حوزه دریایی اقیانوس هند تسلط یافته و تجارت جهانی ابریشم را در دست گیرد از این رو توسعه طلبی ایرانیان، رومیان را بر آن داشت تا پایگاهی در جنوب عربستان بدست آورند تا از طریق راه دریایی به سرزمین هند دست یابند و سپس از راه زمینی یمن، حجاز و شام، ابریشم مورد نیاز خود را تامین نمایند. بنابراین امپراتوری ساسانی نیز به دنبال رقابت با روم تصرف این سرزمین را مدنظر قرار داد. از آنجا که با مطالعه پیرامون این موضوع تاکنون کتاب یا مقاله‌ای کاملاً منطبق با آن یافت نشده و از سوی دیگر یمن جایگاه ویژه‌ای در روابط دو امپراتوری ایران و روم در سده ششم میلادی داشته است و نتایج فتح یمن حتی تا دوران پس از اسلام نیز مشهود است لذا در این مقاله بر آنیم تا جایگاه یمن را از تمام ابعاد مذهبی، اقتصادی و سیاسی در روابط ایران و روم مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

نگاهی به تاریخچه سیاسی یمن و نقش روم در آن

یمن سرزمینی با تاریخچه‌ای طولانی و برخوردار از تمدنی کهن است. در دوران باستان این منطقه قلمرو حکومت‌هایی همچون معین، قتبان، حضرموت و سبا بود. تاریخ دولت سبا که در مآخذ فارسی هاماوران نامیده شده به چهار دوره تقسیم می‌شود. دو دوره انتهایی این دولت که به

ترتیب «عصر پادشاهان سبا، ذی ریدان، حضر موت و یمنت معروف است، دو عصری است که حمیریان در آن به صحنه حوادث سرزمینهای جنوب عرب پای نهاده اند و از این رو در نامگذاری این دو عصر اصطلاح حمیری اول و دوم رواج یافته است.» (جواد علی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۰۶)

به طور کلی این عصر از حدود ۱۱۵ سال پیش از میلاد شروع شده و تا ۵۲۵ میلادی یعنی تا سال ورود مجدد حبشیان به یمن طول کشید. با توجه به تقسیم‌بندی دو مرحله‌ای حکومت حمیریان می‌توان زمان تقریبی هر دو دوره را مشخص نمود. «فاصله زمانی حکومت حمیریان اول (۱۱۵ ق.م - ۳۰۰ م.) و حمیریان دوم (۳۰۰ م. - ۵۲۵ م.) می‌باشد.» (سالم، ۱۳۸۰: ۸۶) امپراتور روم آلیوس گالیوس در پی اهداف توسعه طلب نه خود در قرن اول مسیحی توانست سوریه و فلسطین را تصرف کرده و در اواسط همین قرن بر مصر نیز دست یابد. «به این ترتیب مخارج عمده بخور (یعنی مصر و سوریه) را مالک گردید. پس به خیال تصرف منبع آن افتاد و حتی خواست تجارت هند را که بیشتر بواسطه ایران با روم بعمل می‌آمد یا از راه هرمز به جنوب عربستان رفته و از آنجا به سوریه می‌رسید بدست خود بگیرد و حتی صورت امکان بندری برای کشتی‌های خود در عدن و باب‌المندب تأسیس کند.» (تقی زاده، ۱۳۷۰: ۹۴-۹۳) هر چند این لشکرکشی موفقیت‌آمیز نبود اما باعث گردید تا رومیان از راز بادهای موسمی دریای سرخ آگاه گردند و بدین ترتیب راه تجاری از خشکی به دریا منتقل شد. به دنبال این موضوع آنان در سیاست‌های خود تغییراتی را اعمال کردند چنان که از تصرف نظامی این مناطق صرف نظر نموده و «از طریق بهبود بخشیدن به روابط سیاسی خود با حکومت‌های محلی در جنوب غربی، به تحکیم مصالح تجاری خود در این سرزمین‌ها پرداختند.» (سالم، ۱۳۸۰: ۸۶) از جمله این سرزمینها حبشه بود. ایجاد رابطه دوستی با حبشه و استحکام این روابط بوسیله انتشار تدریجی مسیحیت وسیله‌ای برای نفوذ روم در عربستان جنوبی گردید به گونه‌ای که هر گاه رقابت دائمی میان ایران و روم شدت می‌گرفت حبشه نیز در تجاوز به عربستان جنوبی، به عنوان دشمن ایران وارد عمل میشد. به عنوان مثال به دنبال ضعف حکومت حمیری دوم حمله حبشیان به مرزهای یمن صورت گرفت. آنان توانستند قسمت‌هایی از یمن را به تصرف خود در آورند در این حمله عوامل اقتصادی نقش بسزایی داشته است.

حملات حبشیان به قلمرو یمن به نوبه خود تأثیراتی به همراه داشت از جمله انتشار مسیحیت در منطقه جنوبی بود. علاوه بر آن یک هیئت مسیحی در سال ۳۵۶ م. از طرف امپراتور روم

کنستانتیوس به آنجا فرستاده شد. فیلیپ حتی در تاریخ عرب آورده است که «اعزام این هیات از انگیزه های رقابت روم با ایران بر سر مناطق نفوذ در جنوب عربستان مایه می گرفت». (حتی ۱۳۶۶: ۷۸) اما سلطه حبشیان دوام چندانی نیافت و پادشاهان قدیم سبا به دفاع از خود پرداختند. آن‌ها برای شکست حبشیان، قبیله همدانی را که متحد آنان در یمن بود، شکست دادند.

پادشاه حمیر و فرزندان او در هنگام حمله حبشیان، به یثرب گریخته بودند، به نظر می‌رسد که آنان در همین شهر به این دین گرویده باشند. پس از این وقایع ابوکرب اسعد و ملک شرحبیل به ترتیب حکمرانی نمودند. در زمان او بود که سد مارب تعمیر شد اما یک سال پس از آن در (۴۵۱ - ۴۵۰ م.) سد دوباره فرو ریخت و سبب مهاجرت قبایل یمنی شد که در مجاورت مارب سکونت داشتند. برخلاف نظر بسیاری مورخان که معتقدند تمدن یمن پس از فروپاشی سد مارب، منحل گردید. به نظر می‌رسد که تمدن و کشور یمن به کلی از هم پاشیده نشد. «پس از این واقعه عظیم باز هم در یمن شهرهائی بوده و دولتی وجود داشته که تا زمان استیلای حبشیان بر آن کشور در زمان قباد اول ساسانی، آن دولت نظام و قوامی داشت.» (شوشتری، بی تا: ۱۱)

پس از شرحبیل چند پادشاه پیاپی بر تخت حکومت حمیریان جلوس کردند تا این که نوبت به حکومت ذونواس (۵۲۵ - ۵۱۰ م.) پادشاه معروف و آخرین فرمانروای حمیر رسید. در زمان حکمرانی او بود که کم کم اختلافات مذهبی بالا گرفت و نهایتاً زمینه لازم برای حضور دوباره حبشیان در یمن پدید آمد.

فتح یمن توسط حبشیان

در حمله مجدد حبشیان به یمن دلایل مذهبی جایگاه ویژه ای دارد. مردم یمن از ابتدا کیش بت پرستی داشتند. و «به پرستش عناصر طبیعت و ستارگان، ماه و خورشید می‌پرداختند و معابدی نیز مخصوص خدایان بنا می‌کردند.» (زرگری نژاد، ۱۳۷۸: ۳۵) اما بتدریج آیین بت پرستی زوال یافت و ادیان مختلف رواج یافتند از آن جمله آیین یهود بود.

وقتی تیتوس امپراتور روم در سال هفتاد میلادی بیت المقدس را فتح نمود و معابد یهودیان را ویران کرد عده ای از یهودیان راهی مناطق جنوبی شدند و در قسمت هایی چون «فدک خیبر، دومه الجندل و عده ای در یثرب ساکن شدند و عده ای هم به مناطق جنوبی تر یعنی یمن آمدند.» (طبری، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۱۴۴) از این پس آیین یهود به آرامی در میان قبیله حمیر انتشار یافت. در منابع آمده که آغاز گسترش این آیین در زمان ذونواس صورت گرفته است. چنان که مورخ اخبارالطوال

درباره چگونگی گرایش ذونواس به این آیین می‌نویسد در یمن «آتشی بود که خود و قومش آن را می‌پرستیدند و از آن آتش زبانه‌ای برمی‌خاست که سه فرسنگ امتداد می‌یافت و باز بر جای خود بازمی‌گشت. آن‌گاه یهودیان یمن به ذونواس گفتند ای پادشاه پرستش تو این آتش را نارواست و اگر تو دین ما را بپذیری ما به فرمان خداوند متعال آن را خاموش می‌کنیم [...] ذونواس پذیرفت که اگر آتش را خاموش کنند به دین ایشان درخواهد آمد [...] یهودیان تورات را آوردند و گشودند و شروع به خواندن آن کردند ... تا آتش خاموش شد». (دینوری، ۱۳۶۴: ۸۹) از آن پس ذونواس آیین یهودیت را پذیرفت. وقوع جریان مذکور را ابن هشام به زمان تبان اسعد که تبع آخر بود و کنیه ابوکرب داشت نسبت داده است. وی در ادامه آورده است مردم حمیر نیز علیرغم پذیرش این دین همچنان به پرستش رثام می‌پرداختند. این امر سبب گردید تا دانشمندان یهودی نزد تبع رفته و به او «گفتند: قوم تو [...] اگر چه ایمان آوردند، لکن هنوز مفتون اند بدین خانه و این آواز که از وی می‌شنوند، بدان که آواز دیو است که ایشان را می‌فریباند و با ایشان سخن می‌گوید، و می‌خواهد که ایشان دیگر بار در فتنه افکند و از دین حق برآورد، و اگر فرمان دهی تا ما برویم و این شیطان از این دیوار بیرون آوریم و در میان قوم بکشیم تا به یکبار فتنه از میان قوم برخیزد و قوم در راه ایمان استوار بایستد.» (ابن هشام، ۱۳۶۰، ج ۱: ۴۶) تبع پذیرفت و یهودیان از میان آن خانه موجودی همانند سگ سیاه بیرون آوردند و آن خانه را ویران ساختند. به اعتقاد او بعدها ذونواس نیز به این آیین گروید و واقعه کشتار اهل نجران نیز توسط وی صورت گرفت.

نکته حایز اهمیت در زمینه علل گسترش آیین و ادیان مختلف در این سرزمین آن است که «دین در عربستان جنوبی تابع سیاست دو قدرت بزرگ یعنی ایران و روم بود». (آذرتاش، ۱۳۷۴: ۲۳۲) چنانکه به جز یهودیت در این زمان آیین مسیح نیز گسترش بسزایی یافته بود. ورود این آیین در جنوب عربستان از اواسط قرن چهارم مسیحی و از راه شام، مصر و حبشه و از دریای سرخ بوده است. «بر حسب روایات این کار بوسیله تنوفیلوس معروف به هندی در عهد امپراتور روم کنستانتس (۳۷۷-۳۶۱ مسیحی) بعمل آمد و در ظفار و عدن با اجازه پادشاه حمیر کلیساهایی بنا کردند.» (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۱۰۵) و با ورود حبشیان زمینه انتشار این آیین بیشتر گردید. مورخینی چون ابن هشام انتشار آیین مسیحیت در جنوب عربستان را به مردی به نام فیمیون نسبت داده‌اند. او فعالیت خود را از جنوب شهر نجران آغاز کرد. به دنبال گرایش عبدالله فرزند ثامر یکی از بزرگان آن سرزمین، تمام مردمان ساکن نجران به آیین مسیح گرویدند. پس از آن امپراتوری روم با یمن

روابط منظم تری هم به لحاظ تجاری و هم برای جلب اتحاد آنها بر ضد ایران برقرار نمود. هنگامی که ذونواس از این امر آگاه شد به نجران رفت و دستور داد تا آنان را در گودالی از آتش بسوزانند. چنانکه خداوند در قرآن مجید از این واقعه یاد کرده است (بروج: آیات ۴-۸)

بخشی از اهداف ذونواس از حمله به نجران به روابط مردمان این منطقه با حبشه باز می‌گردد. چرا که او از نفوذ آل جفنه (خاندان شاهان غسانی) که همچون حبشیان با رومیان هم پیمان بودند و از ایشان کمک مالی سالانه می‌گرفتند هراسید و از این گذشته حبشه بارها به انگیزه‌های دینی و اقتصادی به یمن حمله برده بود، بنابراین شاید ذونواس از آن رو به کشتار نجران دست یازید که می‌خواست به همکاری اهالی آن سرزمین با سپاهیان مسیحی حبشه خاتمه دهد.

در آن مقطع زمانی همه راه‌های خشکی به مرز دولت ساسانی منتهی می‌شد، لذا تجارت ابریشم سود سرشاری برای آنان به دنبال داشت. «بازرگانان ساسانی انحصار این نوع معامله را در دست داشتند و قیمت ابریشم خام را که در بیزانس عمل آورده می‌شد چند برابر می‌کردند به نحوی که روم شرقی به وابستگی اقتصادی دچار شد». (شیمپان، ۱۳۸۴: ۹۸) بنابراین تنها راه دریایی اقیانوس هند و دریای سرخ برای روم باقی می‌ماند. لذا برای دولت بیزانس ضروری بود تا به ایجاد روابط دوستانه با حبشه و عربستان جنوبی بپردازد و به همین دلیل از عامل دین به عنوان یک مساله وحدت‌آفرین استفاده می‌کرد. «متعاقب آن بر قبایل ساکن و کوچنده‌ای که این راه‌ها را در دست داشتند [نیز] تسلط یافت. زیرا امپراتوری بیزانس نمی‌توانست نسبت به سرنوشت «معدیان» و «کندیان» که اراضی عربستان مرکزی را در اختیار داشتند بی‌اعتنا باشد». (وثوقی، ۱۳۸۴: ۷۲-۷۱) در مقابل ایران هم به صورت غیرمستقیم به حمایت از یهودیان پرداخت. شاهد آن این است که هنگامی که ذونواس در پی آزار و تعقیب مسیحیان به نجران رفت وی را «در سیاست مسیحی-ستیزش مندر سوم فرمانروای حیره تشویق می‌کرد». (یار شاطر و دیگران، ۱۳۸۷، ج ۳: ۷۱۸) مندر دست‌نشاندهی حکومت ساسانیان بود و این دشمنی او با مسیحیان به معنی نفوذ یهودیان در حیره نبود و بدین لحاظ در رابطه با نفوذ یهودیان در این سرزمین هیچ اطلاعی نیست.

بدین ترتیب ایران توانست با حمایت‌های مندر از ذونواس یکی از اهداف خود در مقابله با بیزانس را محقق گرداند زیرا توانست «تلاش بیزانس در جهت دستیابی به اتحاد میان حمیر و اتیوپی (حبشه) و حصول روابط دوستانه با نوبیان در قاره آفریقا و نواحی مرکزی عربستان را بر هم

زند». (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۱۹۱) چرا که دولت روم شرقی می‌کوشید تا دریای سرخ و راه‌های آن را زیر نظر این نیروی متحد قرار دهد که در جهت مخالف منافع ایران بود.

در این زمان یکی از اهالی نجران به نام جبار بن فیض یا دُوس ثعلبان که توانست جان سالم به در برد؛ نزد امپراتور روم رفت و از او درخواست یاری نمود. امپراتور روم هم نامه‌ای به پادشاه حبشه نوشت. نجاشی نیز سپاهی برای یاری وی به فرماندهی شخصی به نام اریاط فرستاد. اریاط با لشکریان خود به ساحل مندب واقع در یمن وارد شد. در باب چگونگی برخورد لشکریان ذونواس با سپاه اریاط دو خبر ذکر شده است. در اولین روایت مذکور است در میان سپاهیان اریاط «ابرهه‌ی اشرم بود. آنان بر دریا روان شدند تا در کرانه‌ی یمن فرود آمدند. ذونواس لشکریان خود را گرد آورد اما در میانه، جنگی در نگرفت جز این که او کوشش کرد و سپس لشکریان در هم شکستند و اریاط به یمن درآمد. چون ذونواس دید که بر وی و مردمش چه آمده است، با اسب خود به دریا زد و به [در] آب خفه شد. اریاط سرزمین یمن در نوشت و یک سوم از مردان آن را بکشت. او یک سوم از اسیران را به نزد نجاشی فرستاد و سپس در آن‌جا ماند و مردم یمن را خوار کرد». (ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۵۰۱)

در روایت دوم هنگامی که ذونواس خبر ورود حبشیان را شنید از امیران یمن خواست که در جنگ با حبشیان با او متحد گردند اما آنان نپذیرفته و گفتند «هر امیری از امیرنشین خود دفاع خواهد کرد. چون ذونواس این بشنید کلیدهای بسیاری بساخت و آن را بر شتران بار کرد و به راه افتاد تا به سپاهیان دشمن رسید و گفت: «این کلید گنج‌های یمن است که برای شما آورده‌ام، خواسته و زمین از شما باشد اما از مردان و زنان و کودکان دست بردارید». بزرگ حبشیان گفت: «من می‌خواهم این سخن به پادشاه خود بنویسم» و چنین کرد. نجاشی در پاسخ دستور داد که آن پیشنهاد را بپذیرند. ذونواس ایشان را برد تا به شهر صنعا رسیدند و در آن‌جا به بزرگ ایشان چنین گفت: «یاران معتمد خود را بفرست تا این گنج‌ها را برگیرند». آن بزرگ یاران خود را برای گرفتن گنج‌ها به هر سوی بپراکند و کلیدها را به ایشان داد. ذونواس پیش از آن به هر ناحیه‌ای چنین نوشته بود: «هر گاو سیاهی که در شهر شما هستند بکشید». بدین‌گونه حبشیان کشته شدند و تنها چند تن که گریخته بودند زنده ماندند. چون نجاشی از کرده‌ی ذونواس آگاهی یافت هفتاد هزار تن را سلاح بداد و برایشان دو تن سالار کرد که یکی ابرهه‌الاشرم بود». (نولدکه، ۱۳۸۸: ۲۲۴-۲۲۳) در این هنگام ذونواس که یارای مقاومت را در خود نمی‌دید بر اسب سوار شد و در دریا فرو رفت. بیان

این دو خبر از آن جهت اهمیت دارد که بقیه وقایع مبنی بر چگونگی به دست گرفتن قدرت توسط ابرهه به این دو خبر بستگی دارد. مطابق اولین خبر اریاط به مدت «بیست سال در یمن پادشاهی کرد» (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۴۰) تا آن که ابرهه که در سپاه او بود بر سر رهبری حبشیان با او به مبارزه پرداخت. در این هنگام حبشی‌ها به دو گروه تقسیم گردیدند. گروهی جانب اریاط و گروه دیگر جانب ابرهه را گرفتند. ابرهه با شمشیر خود بر سر اریاط زد و او را کشت و بدین ترتیب حبشیان تابع وی گردیدند.

بر اساس دومین خبر چون ابرهه به کمک اریاط آمد پادشاه صنعا و توابع آن گردید و چیزی از غنیمت و درآمد به نجاشی نفرستاد این امر باعث شد تا نجاشی سپاهی به فرماندهی اریاط به آنجا فرستد. ابرهه از اریاط درخواست نمود تا به مبارزه تن به تن بپردازند. در این نبرد ابرهه با کمک غلام خود ارجنده اریاط را کشت. هنگامی که این خبر به گوش نجاشی رسید در صدد نابودی وی برآمد و «قسم خورد که پای خویش بر خاک یمن بکوبد یا موی پیشانی ابرهه را ببرد. ابرهه سر خود را تراشید و موی آن را با کیسه‌ای از خاک یمن برای نجاشی فرستاد و پیام داد که من و اریاط دو چاکرت بودیم که در کار تو با هم درافتادیم و هر کدام از تو فرمانبرداری داشتیم». (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۲۲۴) نجاشی بدین وسیله از ابرهه خوشنود و او را به پادشاهی یمن پذیرفت. به نظر می‌رسد که روایت دوم از سندیت بیشتری برخوردار باشد. در برخی از کتب نیز آورده شده است که پادشاه اکسوم کالب الاصبحه یک والی مسیحی به نام «سمیع اشوع»، را بر آنجا گماشت. در مورد او منابع متفاوت قضاوت نموده اند. برخی بر این عقیده اند که سمیع «خود از حبشه استمداد کرد و با اتباع و انصار خود در ساحل جنوب غربی در ناحیه حصن غراب (که حالا کان نامیده می‌شود) تحصن کرده بود و بعدها به کمک حبشه امیر یمن شده در ظفار پایتخت حمیر قرار گرفت.» (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۱۰۸) اما او بعد از قدرت یابی ابرهه به جزای عمل خود رسید و بدست وی کشته شد؛ ولی عده ای دیگر او را فردی میهن پرست می‌دانند. این موضوع با روایاتی که حاکم حبشیان را ابرهه می‌داند منافاتی ندارد. به هر ترتیب در سال «۵۲۵ میلادی» سلسله «حمیری‌ها» توسط ارتش حبشیان شکست خورد.

در زمان اشغال یمن از سوی حبشیان، یمنی‌ها به منظور رهایی از سیطره آنها در اندیشه همبستگی و پیمان با قبایل دیگر برآمدند. تا آن که سرانجام یکی از آنان از پادشاه ایران کمک خواست و از آن زمان به بعد نفوذ ایرانیان در یمن آغاز می‌شود.

حکمرانان حبشی یمن

با به قدرت رسیدن حبشیان به علت رفتارهای خشن و سخت گیرانه شان مخالفت‌های زیادی در یمن بر علیه آنان شکل گرفت. شروع این جریان از زمان استقرار حکومت ابرهه آغاز گردید. او در این زمان کسی نزد ابومره بن ذی‌یزن فرستاد و زن او ریحانه را گرفت. نام ابومره عیاض، لقبش ذویزن و از فرزندان پادشاهان قدیم حمیر بود و ریحانه هم «از فرزندان علقمه آن که او را آکل المراء» (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۱۰) می‌نامیدند و سال‌ها پادشاهی یمن را بر عهده داشت، بود.

او از ذویزن پسری به نام معدی کرب و لقب سیف داشت. ابرهه ریحانه و پسرش را به خانه خود برد. پس از آن ریحانه از ابرهه دارای دو فرزند شد. مورخین آورده‌اند ابومره هنگامی که دید زن و فرزند او را گرفتند؛ برای درخواست کمک به سرزمین روم رفت و پیشنهاد داد در مقابل این کمک، پس از فتح سرزمینش از جانب امپراتور روم بر یمن حکمرانی و هر ساله مبلغی به عنوان خراج پرداخت نماید. اما امپراتور این دلیل که او و ابرهه یک کیش داشتند به وی کمک ننمود. پس از آن ابومره پیش یکی از شاهان بنی‌منذر گویا عمروین هند؛ رفت و از او خواست که نامه‌ای به انوشیروان نوشته و دلیل دیدار او را ذکر نماید. او نزد عمرو ماند تا اینکه به حضور انوشیروان رفتند. خسرو علت آمدن ابومره را پرسید ذویزن از ظلم و ستم سیاهان سخن گفت و از او یاری خواست. انوشیروان به او گفت: «می‌خواهم که انتظار ترا برآرم اما راه سپاه تا دیار تو دشوار است و خوش ندارم که سپاه خویش به خطر افکنم، درباره‌ی آنچه خواستی نظر می‌کنم و خوش آمده‌ای. آن‌گاه بگفت تا وی را منزل دهند و حرمت کنند و همچنان پیش کسری بود تا بمرد». (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۴-۶۹۳) آنچه آشکار است آن که انوشیروان به ذویزن وعده یاری نداد و ذویزن در آنجا بماند تا وفات یافت. مورخین دیگر چون مسعودی و بلعمی در ادامه روایت مذکور در خواست کمک سیف بن ذی‌یزن فرزند او را از امپراتوری روم و ایران نیز ذکر نموده‌اند. برخی کتب تاریخی نیز چون تاریخ پیامبران و شاهان و تاریخ یعقوبی این جریان را به فرزند او سیف نسبت داده‌اند.

ابرهه که در این زمان در پی گسترش آیین مسیحیت بود در صناعا، کلیسایی به نام «قلیس» ساخت. او در کار ساخت آن از نجاشی کمک گرفت. و دستور داد تا مردم برای زیارت به آنجا روند. این

موضوع برای اعراب به خصوص اعراب شمالی خوشایند نبود لذا فردی از قوم بنی فقیم، که از قبیله بنی مالک هستند به یمن رفت و کلیسا را آلوده ساخت. اما در ورای تغییر قبیله انگیزه‌های اقتصادی هم مشاهده می‌شود زیرا با استیلای حبشیان بر یمن، راه بازرگانی هند به مدیترانه که از حجاز می‌گذشت بسته شده بود و بدین لحاظ اعراب حجاز که از این رهگذر زیان بسیار می‌دیدند با زنگیان به ستیز برخاسته بودند.

از سوی دیگر در این سده رقابت ایران و روم شدت بیشتری یافته بود به گونه ای که بازرگانان رومی و ایرانی باید در مناطقی که توسط دو امپراتوری از پیش معین شده به داد و ستد پردازند «این نقشه از آن رو طرح‌ریزی شده بود تا اسرار (اقتصادی) دولتی محفوظ بماند و در نتیجه تجار ایرانی مجبور شدند در ایران بمانند یا به سوی خاور تا چین سفر کنند و تجار رومی نیز ناچار شدند در روم بمانند و از سایر اتباع امپراتوری نظیر حبشی‌ها (اتیوپیایی‌ها) به عنوان واسطه‌ای برای تجارت از راه آبی استفاده کند. تعرفه‌ها و عوارض سنگینی که هر دو طرف وضع می‌کردند و گاه در مناطق مقرر برای ملاقات تجار حتی به ده درصد نیز می‌رسید باعث شد تا مناطقی که تحت تسلط هیچ یک از دو امپراتوری قرار نداشتند، همانند بازار الشهر در ساحل جنوبی عربستان رونق یابند و پرجمعیت تر شوند.» (دریایی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) لذا هنگامی که ابرهه قدرت خود را در یمن مستقر نمود سفیرانی از سوی روم، حبشه و ایران به دربار وی اعزام گردیدند ابرهه همواره فرستادگان رومی را بر فرستادگان ایرانی مقدم می‌داشت و این نشان‌دهنده‌ی سیادت پادشاه حبشه بر او بود.

پروکوپوس اعزام این نمایندگان را از زمان حکومت اریاط بر یمن ذکر کرده و می‌نویسد: «ژوستینین» فرستاده‌ای «ژولیانوس» نام را نزد آن‌ها فرستاد و به آنان پیغام داد که چون مردم آن‌ها هر دو دارای یک کیش و آیین هستند، صلاح در آن است که با رومی‌ها متحد شوند و بر ضد ایرانی‌ها بجنگند. ضمناً به حبشی‌ها خاطر نشان نمود که اگر ابریشم از هندوستان بخرند و به رومیان بفروشند هم خود آن‌ها سود هنگفت خواهند برد و هم از رفتن پول رومی‌ها به جیب دشمنان ایشان یعنی ایرانی‌ها جلوگیری خواهند کرد از حمیریاها نیز درخواست نمود که «کیسوس» فراری را بریاست اعراب «مدنی» بر گزیند و با لشکری جرار بخاک ایرانی‌ها بتازند. «کیسوس» سرداری دلیر و جنگجو بود، لیکن چون یکی از بستگان «ازیمیفیوس» [اریاط] را بهلاکت رسانیده بود ناگزیر از کشور خود گریخت و در سرزمینی بایر و غیر مسکون اقامت گزیده بود. (پروکوپوس، ۱۳۳۸:

۴-۱۰۳) در ادامه این جریان پادشاهان مزبور هر دو وعده دادند که درخواستهای ژوستینین را انجام دهند و فرستاده او را مرخص نمودند ولی هیچکدام از آنان نتوانستند کاری از پیش ببرند، زیرا در زمینه تجارت ابریشم چون «ایرانی‌ها نزدیکتر به هندوستان هستند همیشه بار کشتی‌هایی را که از آنجا می‌آید زودتر در بنادر می‌خرند و مجالی برای حبشی‌ها باقی نمی‌گذارند و در قضیه لشکرکشی بخاک ایران نیز این کار از عهده «حمیریان» بکلی بیرون بود، چه اولاً میان سرزمین ایشان و کشور ایران صحرای بایری وجود دارد که مسافت در آن بسیار دشوار است ثانیاً ایرانی‌ها بمراتب از هومریتها دلیرتر و جنگجوترند و طوایف مزبور هرگز نیروی برابری و ستیزه با ایشان را ندارند بعدها وقتی ابرهه اساس پادشاهی خود را مستقر ساخت و قدرت و اعتباری حاصل کرد به «ژوستینین» وعده داد که به خاک ایران حمله نماید، لیکن به محض اینکه سپاهی گرد آورد و روبراه نهاد متوجه خطرات مسافت و پایان ناگوار این لشکرکشی شد و فوراً به کشور خویش مراجعت نمود.» (پروکوپیوس، ۱۳۳۸: ۱۰۴)

به هر ترتیب هنگامی که ابرهه از آلوده سازی قلیس آگاهی یافت قصد ویرانی کعبه و حمله به قلمرو متحدان ایران را نمود. به نظر می‌رسد لشکرکشی ابرهه به حیره با جنگ‌های ایران و روم در سال‌های ۵۴۰ - ۵۴۶ میلادی مربوط باشد. در طی این جنگ‌ها، حمیریان هواداران روم شرقی بودند. «آنان با لخمیان حساب خاص خود را داشتند، زیرا اراضی تصرف شده از سوی معدیان در عربستان مرکزی، بخشی از «جاده عطریات - طریق الطیب» بود که لخمیان از طریق معدیان تابع حیره بر آن نظارت داشتند. نفع امپراتوری روم شرقی و نیز حمیریان در آن بود که همه‌ی راه‌های بازرگانی کرانه‌ها و آب‌های دریای سرخ را در دست خود داشته باشند و ایرانیان را که ملوک حیره با آنان مرتبط بودند از آن ناحیه دور نگاه دارند.» (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۴۰۷) نجاشی هم که منافع خود را در این حمله می‌یافت به ابرهه یاری رساند. هر چند که در مورد سال وقوع این لشکرکشی اختلاف نظر وجود دارد امامشهور آن است که عام‌الفیل در ۵۷۰ م. واقع شد. در پایان این جنگ ابرهه سودی نبرد و در مکه درگذشت.

پس از مرگ ابرهه پسرش یکسوم جانشین وی گردید. در طول حکومت او ظلم و ستم فراوانی بر قبایل یمنی وارد شد. پس از اونیز مسروق به پادشاهی رسید. در این زمان بود که معدی-کرب از برادر ناتنی‌اش جدا شد و به ایران رفت و از خسرو انوشیروان کمک خواست. از همین زمان به بعد شاهد حضور جدی ایرانیان در این سرزمین می‌باشیم. چرا که آنان موفق گردیدند

حکومت حبشیان را بر یمن سرنگون سازند. حبشی‌ها مدت «هفتاد و دو سال در یمن سلطنت داشتند و چهار نفر بودند: اریاط، ابرهه، یکسوم بن ابرهه و مسروق بن ابرهه که به دست ایرانیان کشته شد». (یعقوبی، ج ۲۴۴: ۱)

علل و انگیزه‌های تصرف یمن توسط ایران

۱-۱: روابط ایران و روم

در طی دوره مورد بحث دولت روم شرقی به دنبال سیاست توسعه طلبانه خود توانسته بود پیشرفت‌هایی در مناطق غربی به دست آورد. در این زمان سردار یوستی نیانوس به نام بلیزاریوس قسمت‌هایی از آفریقا را به تصرف خود در آورده بود لذا پیشرفت‌های او سبب وحشت پادشاه ایران گردید. در همین زمان بود که «از یک سو سفیر شاه گوت‌های شرقی، به انوشیروان هشدار داد و از او خواست که پیش از آن که نوبت ایران برسد برای حفظ موقعیت خود با روم وارد جنگ شود و از سوی دیگر قسمتی از ارمنستان که تحت‌الحمایه‌ی رومی‌ها بود از انوشیروان درخواست کمک کرد». (رجیبی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۲۸۳) لذا این شرایط زمینه‌ای را پدید آورد تا ایران هم به دنبال بهانه‌ای برای نبرد با حریف غربی باشد.

این بهانه با شکایت اعراب لخمی از اتباع بیزانس فراهم گردید. در این زمان میان حارث بن جبلة ملک غسان و منذر بن نعمان پادشاه حیره بر سر قطعه زمین بایری موسوم به استراتا که در جنوب تدمر واقع گردیده بود اختلاف بروز نمود. یوستی نیانوس برای حل مسأله در امور آنان دخالت نمود. انوشیروان همین امر را بهانه قرار داد و به سزمینه‌های روم حمله کرد. جنگ میان دو امپراتوری نهایتاً در سال ۵۶۱ م. با انعقاد قرارداد صلح پنجاه ساله‌ای به پایان رسید. در این عهدنامه که میان ایران و بیزانس بسته شد «سه بند به مسایل اقتصادی و سیاست بازرگانی اختصاص یافته بود. بندهای سوم و پنجم محل‌های مرسوم را پذیرفته و شهر «دارا» را نیز به آن افزوده بودند (که البته به زودی متعلق به بیزانس شد). بند چهارم کالاهای همراه دیپلمات‌های هر دو کشور را از حقوق گمرکی و سایر محدودیت‌های تجارتهای معاف می‌کرد. در بند پنجم ساراسن (اعراب) و سایر بازرگانان بربر را از هر دو سو تحت نظارت شدید قرار می‌داد. تلاش‌های آن روزی بیزانس برای گسترش امکانات بازرگانی خویش و اغماض نسبت به مداخله‌ی ایرانیان در پرورش کرم ابریشم و افزایش روابط خود با آکسوم [اتیوپیا، حبشه] و جنوب عربستان و برقراری ارتباط با ترکان

(جانشینان کوشان‌ها و هپتالیان در شرق)، همه این‌ها نشان می‌دهد که ساسانیان تا چه اندازه از مساله ترانزیت بازرگانی سود برده‌اند». (ویسهوفر، ۱۳۸۷: ۲۴۲)

۱-۲: روابط و مناسبات ترکان با ایران و روم

پیروزی‌های ایران در این مقطع زمانی باعث گردید تا انوشیروان درصدد سرکوبی دشمن دیرینه خود به نام «هفتالیان» برآید. این قوم که از چین آمده بودند، در زمان پیروز پادشاه ساسانی به نواحی تخارستان هجوم آوردند. اما پیروز در دو نبرد با آنان شکست خورد و سرانجام نیز کشته شد. به دنبال آن شاهد دخالت‌های گاه و بی‌گاه در امور مملکتی نیز هستیم چنان که قباد به کمک آن‌ها توانست قدرت را در دست گیرد. انوشیروان پس از به قدرت رسیدن در اولین گام از پرداخت خراج سالانه به آنان خودداری نمود و بیست سال بعد در پی معاهده صلحی که در سال ۵۶۱ م. میان ایران و روم بسته شد. از فرصت به دست آمده استفاده نمود و با کمک ترکان، هفتالیان را شکست داد. به این ترتیب جیحون سرحد میان ایران و ترکان تعیین گردید.

پس از آن روابط دوستانه‌ای بین خسرو و پادشاه ترک (سینجیو) برقرار شد و اتحاد میان آنان ضمن ازدواج انوشیروان با دختر ایستمی خاقان برادر کوچک سینجیو استحکام پذیرفت. پس از این وقایع خطر هفتالیان جای خود را به ترکان داد چرا که با تصرف سغد ترکان «نه تنها قدرت سیاسی، بلکه نیروی اقتصادی بزرگی نیز به دست آوردند. زیرا بزرگ‌ترین راه کاروان رو که از شرق به غرب می‌گذشت در اختیار آنان قرار گرفت. این راه از سرزمین کاشغر و ناحیه شایبرگان (شاپورگان) تا جنوب آسیای میانه کشیده شده بود. پس این راه به خراسان می‌پیوست و از خراسان و ری و همدان می‌گذشت و تا نصیبین (مرز ایران و روم) امتداد می‌یافت و از آنجا به «کنستانتینوپولیس» (قسطنطنیه) می‌رسید». (رضا، ۱۳۸۱: ۹۳) این در حالی بود که راه چین به سرزمین سغد نیز گشوده شده بود. خاقان‌های ترک مقدار قابل توجهی از ابریشم چین را به غنیمت گرفته بودند. لذا آنان که برای فروش ابریشم اضافی خود درصدد یافتن بازار فروش بودند بر آن شدند تا آنها را در بازارهای روم شرقی به فروش برسانند. ولی برای انجام این کار جلب موافقت ایران ضروری بود. به دنبال این تصمیم «در سنه ۵۶۰ مسیحی ایستمی سفارتی به ریاست مانیخ سغدی» (تقی زاده، ۱۳۸۲: ۲۳) برای مذاکره فرستاد تا اجازه حمل ابریشم را از راه ایران بگیرد مانیخ به انوشیروان پیشنهاد نمود که در صورت عدم تمایل، ایران خود ابریشم آنان را خریداری

کرده و به هر ترتیب که صلاح می‌داند با رومیان معامله کند. این در حالی بود که ترکان حاضر شدند تا بهای ابریشم را نیز کاهش دهند.

انوشیروان که می‌دانست ایران قدرت خرید ابریشم آن‌ها را ندارد و از سوی دیگر در صورتی که با این پیشنهاد موافقت نماید رومیان تعداد زیادی از مزدوران خود را در کرانه فرات گرد خواهند آورد. بنابر این «دستور داد تا بخش عمده‌ای از ابریشم‌های خریداری شده و موجود را در برابر دیدگان سفیر به آتش کشند». (رضا، ۱۳۸۱: ۹۵) ترکان سفیران دیگری را نزد ایران فرستادند در این سفر چند تن از آن‌ها بیمار شدند و درگذشتند. از آن سوی دولت روم شرقی نیز که توسعه‌ی ارضی ایران و قدرت و پیشرفت‌های نظامی آن را تهدیدی علیه خود می‌پنداشت و از دیگر سو در پی آن بود تا انحصار تجارت ابریشم را که در دست بازرگانان ایرانی بود بشکند سفیرانی را به سوی ترکان و حبشیان روانه نمود. از آن پس «راه بازرگانی تازه‌ای که از قفقاز می‌گذشت گشوده شد و این راه تازه از ایران نمی‌گذشت». (یار شاطر و دیگران، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۴۲)

استفاده از راه جدید به چند دلیل مناسب نبود. اول آن که «حمل ابریشم از راه شمال دریای خزر و قفقاز بسیار گران و همراه با مخاطره بود. [و دوم این که] اوگرها هر لحظه ممکن بود اموال کاروانیان را به غارت برند». (رضا، ۱۳۸۱: ۹۶) لذا خاقان ترک از فرصت پیش آمده استفاده نمود و با این بهانه که نمایندگان ترک به دست ایرانیان مسموم و کشته شده‌اند، فرمانروای سغد را نزد امپراتور یوستینیانوس دوم که در سال ۵۶۵ م. جانشین عمویش شده بود فرستاد سرانجام دو کشور تصمیم به اتحاد با یکدیگر و لشکرکشی علیه ایران گرفتند. هر چند ترکان در این نبرد موفق گردیدند تا چند جاده کاروان‌رو را به تصرف خود درآورند ولی بدان جهت که ایستمی‌خان در خود توان مقابله با ایران را نمی‌دید از جنگ صرف‌نظر نمود و لذا این لشکرکشی ثمره‌ای برای رومیان به دنبال نداشت. این واقعه هم‌زمان با استمداد یمنی‌ها از ایران و لشکرکشی ایران به آن سرزمین بود. لذا «فتح یمن به وسیله ایران درعین حال جوابی بود که خسرو به مذاکرات تحریک-آمیز و ماجراجویانه‌ای می‌داد که از چندی پیش بین بیزانس و خاقان ترک بر ضد ایران در جریان بود». (زرین کوب، ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۹۶)

۱-۳: استمداد یمنی‌ها از روم و ایران

همان گونه که بیان شد معدی کرب برای کمک به ایران گریخت. جریان از این قرار بود که یک بار مسروق به او گفت: نفرین خدا بر تو و پدرت باد سیف از مادرش درباره‌ی پدر خویش پرسید پس از آن که سیف به حقیقت این امر واقف شد آماده انتقام گرفتن از حبشیان گردید. او در ابتدا همچون پدرش به امپراتور روم پناه برد تا با کمک آن حبشیان را سرکوب نماید اما قیصر در برابر درخواست کمک سیف او را بازگردانید. سپس سیف به حیره که نعمان بن منذر از سوی انوشیروان بر آنجا حکومت می‌کرد رفت. پس از این که وی از ستم‌هایی که بر قومش روا شده بگفت نعمان به او وعده داد که هرگاه پیش کسری رفت او را با خود ببرد و او پیش نعمان ماند؛ تا این که وی او را همراه خود به تیسفون برد. سیف یک سال بدرگاه انوشیروان بماند. عاقبت یک روز که انوشیروان قصد بیرون رفتن از سرای خود را داشت سیف برخاست و فریاد زد که ای ملک عادل و دادگر، مرا نزد تو میراثی هست. دادم بده. خسرو او را بخواند و پرسید که تو را بر من چه حق است؟ سیف سرگذشت خود و پدرش را بازگو نمود. انوشیروان دستور داد تا کیسه‌ای درهم به او دهند. اما سیف هنگامی از خدمت پادشاه بیرون رفت آن پول‌ها را در میان مردم پخش کرد. انوشیروان به او پیغام داد و علت این کار را پرسید. سیف در پاسخ گفت: «ای ملک از آن شهر که من بیامدم خاک وی درم است، این درم اینجا ایدر بدان ریختم تا چون ملک مرا نصرت کند و ملک باز یابم [چنان کنم] چنانکه خاک این شهر همه درم گردد». (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۱۵)

هنگامی که سیف درم‌ها را پخش نمود و با سخنان خود پادشاه ایران را به سرزمین خویش ترغیب کرد کسری پذیرفت تا با مرزبانان و موبدان مشورت کند. در جلسه رایزنی موبدان موبد گفت: «ای پادشاه، این غلام را حقی هست که اینجا آمده و پدرش به در شاه مرده و بدو وعده داده‌ای. در زندان‌های شاه مردان دلیر و شجاع هستند که با وی توانی فرستاد اگر ظفر یابند از آن شاه باشد و اگر هلاک شوند از شرشان آسوده‌ای و مردم مملکت نیز آسوده‌اند و این از صواب دور نباشد». (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۹۵) اما جریانات ذکر شده با کیاست و درایت انوشیروان سازگاری ندارد و علت این پذیرش را می‌بایستی در عوامل دیگری جستجو نماییم.

لشکر کشی ایران به یمن

در رابطه با تعداد افرادی که برای تصرف یمن فرستاده شدند روایت‌های مختلفی ذکر شده است. برخی مورخین چون طبری، نولدکه، بلعمی تعداد آن‌ها را هشتصد نفر ذکر کرده اند که با هشت کشتی عازم یمن شدند و از این هشت کشتی دو تای آن‌ها بر اثر طوفان و تلاطم دریا در

آب غرق شد. در کتاب تاریخ ثعالبی آمده است «انوشیروان دستور داد که هزار تن از آنان را از بند رها کنند و نیازهای آنان را برآورند و آنان را با گروهی از ترکان و دیلمیان به اختیار وهرز بگذارند». (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۹۹) تنها در این میان حمزه اصفهانی است که به تنهایی تعداد آنها را «هشتصد و نه نفر» ذکر کرده است. (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۶) با توجه به دسته‌بندی انجام شده به نظر می‌رسد که تعداد هشتصد نفر صحیح باشد. نکته قابل توجه دیگر آن است که «این هشتصد تن مردم عادی نبودند و همین که فقط می‌بایست آنها را از زندان آزاد کرده، در کشتی نشانده و در یمن پیاده کنند نشان می‌دهد که آنها سرباز بودند. عدد هشتصد شمار یک واحد اسوار است». (فرانتس آلتهایم و روت استیل، ۱۳۸۲: ۱۷۲) البته در این مورد نظریات دیگری هم ارایه شده است. برخی این زندانیان را طرفداران مزدک می‌شمارند. اما توجیه قانع‌کننده‌ای در باب این نظریه ارایه نشده است. رهبری لشکریان اعزامی به سوی یمن را فردی به نام وهرز یا وهریز بر عهده داشته است. وی از خانواده‌های اصیل ایرانی و گویا اسپهبد دیلم بوده است.

مسیر لشکریانی که وهرز آنان را رهبری می‌نمود از تیسفون آغاز شد. آنان در سال ۵۷۰ یا ۵۷۵ م. تا بندر «ابله» را از راه خشکی پیمودند. سپس در آنجا سوار بر هشت کشتی شدند و از راه خلیج فارس به سوی یمن پیش رفتند. این نیروی اعزامی در میانه راه دچار طوفان و بادهای دریایی شدند که منجر به غرق شدن دو کشتی گردید و شش کشتی توانستند خود را به سلامت به مقصد برسانند و سرنشینان آنها در کناره عدن در بندری به نام «مثوب» (مسعودی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۴۴۳) پیاده شدند پس از آن وهرز دستور داد تا کشتی‌ها را بسوزانند و هر چه از غذا و غله همراه آنان بود به دریا افکند. هنگامی که مسروق از ورود آنان آگاه شد با سپاهیان خود به سمت آنان حرکت کرد. هنگامی که دو سپاه در مقابل همدیگر ایستادند ایرانیان از تیری به نام «پنجکان» استفاده نمودند. سرعت و مهارت تیراندازان ایرانی به حدی بود که کمتر اتفاق می‌افتاد تیرشان به خطا برود. در ضمن در یمن کسی با این شیوه جنگی آشنایی نداشت. چرا که «جنگ‌های حیثی‌ها و یمنی‌ها، بیشتر جنگ رویاروی و حربه به حربه بود. با شمشیر و نیزه و تبر می‌جنگیدند». (رامیار، ۱۳۶۵: ۱۹۱) این عامل سبب پیروزی ایرانیان شد و به این ترتیب وهرز و یارانش فاتحانه وارد شهر صنعا گردیدند. در مورد این که آیا اعراب یمن یا دیگر نقاط در این جنگ به ایرانیان کمک کرده اند یا نه و اگر هم کمکی صورت گرفته در کدام مرحله از جنگ بوده است اطلاعات

اندکی در برخی کتب وجود دارد با توجه به این روایات به نظر می‌رسد که در این فتح اقبال مردم بومی آن سرزمین هم یکی از عوامل عمده بوده است.

وهرزیسیف بن ذی‌یزن را بنا به فرمان خسرو انوشیروان بر تخت شاهی نشاند و تاج و ساعدبندی را که به این منظور از مداین به همراه آورده بود به او پوشاند و شرح این پیروزی را برای انوشیروان نوشت. مراسم تاج‌گذاری سیف پس از پذیرفتن شروطی که انوشیروان برای او مقرر نموده بود انجام پذیرفت. این شروط عبارتند بودند از اینکه «ایرانیان از یمنیان زن بگیرند اما یمنیان از آن‌ها زن نگیرند و هم این که شرط شده بود هر ساله باجی را برای کسری بفرستد». (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۴۴) شاید یکی از اهداف خسرو از گذاشتن این شرط افزایش شمار ایرانیان در آن سرزمین بوده باشد تا بتواند اهداف خود را در بلندمدت در آن سرزمین اجرا نماید. در همان زمان بود که فرستادگان عرب برای عرض شادباش به حضور سیف رفتند. از جمله این افراد عبدالمطلب بود. برخی مورخین آورده‌اند که سیف در این ملاقات با عبدالمطلب خلوت نمود و سپس او را «به پیمبر صلی الله علیه و سلم مژده داد و احوال و سرگذشت او را بگفت و همه فرستادگان را عطا داد و مرخص کرد». (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۳۶۵) اما به نظر نمی‌رسد که این روایات در باب این ملاقات صحیح باشد مگر آن که بپذیریم که سیف پیشگویی می‌کرده است. به هر صورت وی از طرف خسرو انوشیروان با عنوان «رعیت شاهنشاه» در یمن به حکومت پرداخت. (ویسهور، ۱۳۸۷: ۲۴۴)

پس از بازگشت وهرز به ایران، سیف حبشیان زیادی را کشته و عده‌ای را هم به عنوان برده پیش خود نگاه داشت و به بعضی از آن‌ها امر کرد که با نیزه‌های کوتاه پیشاپیش وی بدونند. یک روز که در میان آن‌ها بود وی را با نیزه‌هایشان بزدند و بکشتند. مدت پادشاهی سیف در یمن چهار سال بود. پس از مرگ وی دوباره یمن دچار آشوب و اغتشاش گردید. یک نفر حبشی در این میان سر برآورد و تباهی فراوانی به بار آورد. هنگامی که این خبر به انوشیروان رسید دوباره وهرز را با چهار هزار نفر به یمن فرستاد و دستور قتل عام آنان را داد. یکی از علل اصلی این اقدام تند و سخت آن بود که این سرکشی در نزد ایرانیان همچون کوششی برای برتری روم محسوب می‌گردید. وهرز دستور انوشیروان را اجرا نمود و از آن زمان از سوی خسرو به مرزبانی یمن انتخاب گردید.

حکمرانان ایرانی یمن

از زمان مرزبانی وهرز حضور ایرانیان در آن سرزمین پررنگ‌تر شد. برخی مورخان در مورد جانشینی او بر این اعتقادند که «ایرانیان به دلیل اهمیت اقتصادی یمن، چشم طمع به حکومت آن سرزمین دوخته بودند و شاید سیف بن ذی‌یزن نیز به واسطه دخالت آن‌ها در امور کشورش نسبت به طمع‌ورزی ایرانیان وقوف یافت و قصد رهایی از آنان را داشته است و ایرانیان نیز به نیت او پی برده بودند و بعید نیست که آن‌ها دستور قتل او را داده بودند تا پس از وی فضا برای حکومت آنان خالی شود و یمن به عنوان سرزمین تابع امپراتوری ساسانی درآید». (سالم، ۱۳۸۰: ۱۱۸) این دیدگاه در دنیای سیاست چندان دور از ذهن نیست و اگر از این منظر به مساله نگریسته شود کشتار وسیع حبشیان نیز بدان منظور بود تا اعتماد درونی مردم یمن نسبت به ایران تخریب نگردد و آن‌ها بتوانند از این رهگذر اهداف خود را جامه عمل ببوشانند زیرا در غیر این صورت حکومت ایرانیان در یمن با مشکل اساسی مواجه می‌گردید. به هر تقدیر از آن زمان یمن در زمره «کستک» نیمروز درآمد که شامل «شش شهرستان بزرگ بوده است: اسپاهان، کرمان، پارس، سکستان، اهواز و یمن». (کولسینکف، ۱۳۸۹: ۱۸۷) پس از آن مقرر گردید که یمن مالیاتی مطابق اصلاحات اقتصادی پرداخت نماید.

هنگامی که وهرز مرگ خود را نزدیک دید تیر و کمائی خواست. سپس تیری را پرتاب کرد و گفت: ببینید که تیر من به کجا رسید. گور مرا همان‌جا قرار دهید. «تیر در آن سوی دیر به خاک افتاد و آن کلیسایی است در نُعم» که به نظر می‌رسد این مکان در نزدیکی صنعا باشد. (نولدکه، ۱۳۸۸: ۲۸۸) در مورد دلیل انجام این اقدام عجیب آمده است «علی‌الظاهر در عهد ساسانیان رسوم چنین بوده است که چون می‌خواستند محلی را برای کاری تعیین کنند تیری از کمان رها می‌ساختند و این امر از امور غیرعادی نبوده است». (براون، ۲۵۳۶، ج ۱: ۲۶۳) براون معتقد است که این رسم حتی در عصر اسلامی هم ادامه داشته است و عرب‌ها نیز از این روش پیروی می‌کردند.

مدت فرمانروایی وهرز در یمن در کتب مختلف متفاوت ذکر شده است. برخی مدت حکمرانی وی در یمن را «شش سال» ذکر می‌کنند (مقدسی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵۳۵) و در بعضی کتاب‌ها مدت فرمانروایی او «چهار سال» بیان شده است. (بلعمی، ۱۳۸۵: ۷۲۱) اما با توجه به این که انوشیروان جانشین وهرز را منصوب نموده این کار می‌بایست در ۵۷۹ م. (= آخرین سال زندگی و پادشاهی خسرو اول) یا قبل از آن انجام شده باشد. با توجه به نوشته‌های صفحه‌های قبل که مدت

فرمانروایی سیف چهار سال ذکر شد به نظر میرسد وی نیز به همین اندازه در یمن حکومت داشته باشد و بنابراین لشکرکشی به یمن نیز می‌بایست حدود ۵۷۱ م. باشد.

در باب نام و تعداد افرادی که پس از وهرز، مرزبانی یمن را عهده دار بودند در منابع اختلاف وجود دارد. چنانکه طبری چهار جانشین را برای وهرز ذکر می‌کند که عبارتند از زین، مروزان، خره خسرو و در نهایت باذان. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۶۴) ابن اثیر نیز تعداد جانشینان وی را چهار نفر ذکر کرده اما اسامی آنها با آنچه طبری نقل کرده است متفاوت می‌باشد. بر اساس روایت وی خسرو پس از وهرز «پسرش مرزبان بن وهرز را به پادشاهی برنشاند، پس از او تیجان بن مرزبان، پس از او خرخسروین تیجان بن مرزبان. سپس خسرو پرویز بر او خشم گرفت و او را از یمن فرا خواند... او باذان را به یمن فرستاد و این یکی بماند تا خدا پیامبرش محمد (ص) را به پیامبری برانگیخت.» (ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۵۳۳-۵۲۲)

مسعودی جانشینان وهرز را به گونه‌ای دیگر معرفی نموده است. بر طبق روایت او «نوشجان پسر وهرز پادشاهی کرد تا در آنجا بمرد آنگاه پس از وی یک ایرانی به نام سبحان پادشاه شد. آنگاه پس از وی مرزبان که از خاندان شاهی ایران بود پادشاه شد. آنگاه پس از وی خرخسرو که مولد وی در یمن بود پادشاه شد. آنگاه پس از وی باذان پسر ساسان پادشاه شد.» (مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۴۹) اصفهانی تعداد افرادی را که از سوی ایران بر یمن حکومت راندند را بدین ترتیب ذکر میکند: «وهرز، ولیسجان، خرزادان شهر، نوشجان، مروزان، خر خسرو، باذان پسر جرون». (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۴۲) با توجه به نظریات متعددی که مطرح شد به نظر می‌رسد جانشینان وهرز عبارت باشند از: زین، مروزان، خرخسرو، باذان. پس از باذان نیز افرادی ایرانی از جانب پیامبر اکرم (ص) بر دیار یمن حکمرانی نمودند.

بر اساس نتیجه گیری فوق جانشین او که از سوی انوشیروان برگزیده شد، فردی به نام زین بود که ابن اثیر با کمی اختلاف وی را زرین معرفی نموده است. از این فرد در برخی کتب تاریخی «وین» نام برده شده است. او فردی بسیار افراط گر و زورگو بود در مورد مدت فرمانروایی زین بر یمن، هیچ یک از مورخان مطلبی را ذکر نکرده اند. اما در باب برکناری وی از حکومت دو روایت متفاوت در تاریخ طبری موجود می‌باشد. در روایت اول آمده که «کسری او را از کار برداشت و مروزان را به جایش گماشت.» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۷۲۴) و در جایی دیگر از قول هشام بن محمد کلبی روایت کرده است که «هرمز پسر خسرو، زین را از یمن برداشت و مروزان را به

جای او گماشت.» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۷۶۴) با مقایسه این دو روایت با روایات ابن اثیر و نولدکه حدس قوی آن است که زین توسط هرمز بر کنار شده باشد. بر این اساس می توان چنین نتیجه گرفت که چون انوشیروان در «۵۷۹ میلادی» وفات یافته لذا آغاز مرزبانی زین می بایست پیش از این تاریخ بوده باشد.

نتیجه

مهمترین نتیجه ی به دست آمده از بررسی موضوع مقاله و تحلیل اطلاعات اینست که نهایتاً رقابت دو کشور بر سر این سرزمین که از لحاظ اقتصادی دارای اهمیت بود موجبات تسلط ایران بر یمن را فراهم آورد. فتح این سرزمین نه تنها محدود شدن تجارت جهانی دریایی بخصوص ابریشم در حوزه نفوذ دولت ساسانی را در پی داشت بلکه سبب رهایی و آزاد سازی آن منطقه از دست حبشیان شد اما از این پس تجارت مکه و یمن از دست اعراب خارج و در اختیار ایرانیان واقع شد و در حوزه ارتباطی ایران و روم سبب ادامه نبردها در سایر مناطق همچون ارمنستان گردید. ایجاد یک دولت ایرانی در یمن خود نتایجی از نظر فرهنگی و مذهبی نیز داشت که بررسی آنها مجال دیگری می طلبد.

منابع و ماخذ

- ۱- ابن هشام (۱۳۶۱)، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، نصف اول، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم
- ۲- آلتهایم، فرانتس و روت استیل (۱۳۸۲)، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول
- ۳- اصفهانی، حمزه (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم
- ۴- ابی یعقوب، احمد (۱۳۸۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم
- ۵- آذرتاش، آذر نوش (۱۳۷۴)، راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان جاهلی، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم
- ۶- براون، ادوارد (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم

- ۷- بلعمی، ابو علی محمد بن محمد (۱۳۸۵)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم
- ۸- پروکوپیوس (۱۳۳۸)، جنگ های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول
- ۹- پیگولوسکایا، و. (۱۳۷۲)، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول
- ۱۰- تقی زاده، حسن (۱۳۸۲)، از پرویز تا چنگیز، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول
- ۱۱- تقی زاده، حسن (۱۳۷۹)، تاریخ عربستان و قوم عرب، تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول
- ۱۲- ثعالبی (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نشر نقره، چاپ اول
- ۱۳- جواد علی (۱۳۶۷)، تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، ترجمه محمد حسین روحانی، بابل: کتابسرای بابل، چاپ اول
- ۱۴- حتی، فلیپ خلیل (۱۳۶۶) تاریخ عرب، ترجمه ابولقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم
- ۱۵- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۴)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی
- ۱۶- دریایی، تورج (۱۳۸۲)، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول
- ۱۷- رامیار، محمود (۱۳۶۵)، در آستانه سالزاد پیامبر (ص)، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم
- ۱۸- رجبی، پرویز (۱۳۸۲)، هزاره های گمشده، جلد پنجم، تهران: نشر توس، چاپ اول
- ۱۹- رضا، عنایت الله (۱۳۸۱)، ایران و ترکان در زمان ساسانیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
- ۲۰- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۷) تاریخ صدر اسلام، تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم
- ۲۱- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸) تاریخ مردم ایران، جلد اول، تهران: امیر کبیر، چاپ یازدهم
- ۲۲- سالم، عبدالعزیز (۱۳۸۰)، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول
- ۲۳- شوشتری، امام (بی تا)، دوازده مقاله تاریخی، به کوشش سرهنگ یحیی شهیدی، بی جا

- ۲۴- شیمپان، کلاوس (۱۳۸۴)، مبنای تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: نشر فرزاد، چاپ اول
- ۲۵- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۵)، تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، جلد سوم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ ششم
- ۲۷- کولسینکف، آ.ای (۱۳۸۹)، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: انتشارات کندوکاو، چاپ اول
- ۲۸- مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین (۱۳۷۰)، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم
- ۲۹- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۹۰)، آفرینش و تاریخ، جلد اول تا سوم، ترجمه محمد رضا شفیع کدکنی، تهران: انتشارات آگاه، چاپ چهارم
- ۳۰- نولدکه، تئودور (۱۳۸۸)، تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم
- ۳۱- وثوقی، محمد باقر (۱۳۸۴)، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول
- ۳۲- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۷)، ایران باستان (۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم
- ۳۳- یار شاطر، احسان و دیگران (۱۳۸۷)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم